

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایات در قضیه سَمْرَه را خواندیم. در آنجا
عرض شد که روایات بر چند دسته هستند.

یک دسته که از نظر سند، شک و شبهه‌ای نیست،
روایت کافی است که سند به عبدالله بن بکیر
می‌رسد که آنجا لا ضرر و لا ضرار است انک رجل
مضار و لا ضرر و لا ضرار.

دسته دوم روایتی است که از طریق ابن مسکان
به امام باقر علیه السلام می‌رسد و در آنجا لا ضرر و
لا ضرار علی مؤمن است

و سوم در آنجایی است که انک رجل مضار
هست که مرسله صدوق است و لا ضرر و لا ضرار در
آن نیست روایت ... است اگر اشتباه نکرده باشم.

از طریق عامه هم در اینجا روایاتی آمده آنچه که

در نظرم هست ظاهراً در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از واصل از امام باقر علیه السلام همین خبر سَمْرَه را نقل می کند و در آنجا عنوان انک رجلٌ مضارٌ هست و همینطور در بعضی از کتب دیگر اهل سنت هم آمده البته بحث راجع به این روایت سَمْرَه و دلالتش و تحقیق راجع به کم و زیادش و اصل مُحکَّم در این کم و زیاد بودن، اینها بعداً می آید. ما می خواهیم ببینیم که خود این قاعده لا ضرر و لا ضرار در کدامیک از روایات، اسمی از آن به میان آمده.

دو روایت هست که این دو روایت از طریق امامیه است یکی روایت کافی است از محمد بن یحیی و تهذیب هم ظاهراً از خود کافی نقل می کند و در طریقتش محمد بن عبدالله بن هلال است از عقبه بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام که در این روایت بحث درباره شفعه است قال قضی رسول الله صلی الله علیه و آله بالشفعة بین الشركاء فی الارضین و المساکن چون در باب شفعه حقوقی که تعلق می گیرد به شرکاء حق مُشاء است قبل از قسمت، در زمین و در مسکن، اگر یکی از آنها سهم

خودش را فروخت دیگری فوراً، البته این فوری است دیگر، بالتراخی نمی‌شود، فی الفور می‌تواند اخذ به شفعه بکند و آن سهی را که آن فروخته این بخرد و در اینجا باز این قاعده لا ضرر می‌آید و فروعاتی هم بر آن مترتب می‌شود.

فرض کنید اگر یک شخصی من باب مثال از باب اضرار بخواهد اینکار را بکند و یک مال بیشتری را بخواهد بذل بکند آیا در این اینجا این معامله صحیح است یا صحیح نیست؟ یا این شخصی که اخذ به شفعه می‌کند بر چه اساسی باید اخذ به شفعه بکند؟ اینها دیگر از فروعات مسأله است. ولی آنچه که هست این است که در اینجا دارد و قال لا ضرر و لا اضرار، در اینجا امام صادق علیه السلام لا ضرر و لا اضرار را نسبت می‌دهند به پیغمبر در اخذ به شفعه، قضی رسول الله فی الشفعة بین الشركاء و فلان و قال لا ضرر و لا اضرار.

این یک روایت است البته در این روایت خدشه شده به دو نفر، یکی محمد بن عبدالله بن هلال است که توثیق نشده، با اینکه از مشایخ است و در طریق کامل الزیارات است ولی در عین حال می‌گویند

توثیق نشده البته حالا بحث راجع به محمد بن عبدالله بن هلال را ما انشاء الله یا فردا یا پس فردا می‌آئیم بحثش را می‌کنیم همینطور راجع به عقبه بن خالد، در عقبه بن خالد هم که طبقه اولی از روایت است توثیقی نشده گرچه بعضی‌ها فی الجملة توثیقی کردند مثل کشی. ولی آنطور که باید و شاید نشده لذا این روایت را بعضی‌ها از روایات ضعیف می‌شمارند به این دو نفری که در اینجا ذکر شد.

روایت دومی که در اینجا مطرح است روایتی است از محمد بن عبدالله باز از عقبه بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قضی رسول الله بین اهل البادية أنه لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاء و قال لا ضرر و لا ضرار. پیغمبر بین اهل بادیه اینطور حکم کردند که شما از آب منع نکنید تا اینکه از چرا منع بشود. به خاطر اینکه در بادیه این طور بود که هر قبیله‌ای می‌آمدند یک چاهی داشتند و از این چاه استفاده می‌کردند و آن افرادی که دارای مواشی بودند در آن حول و حوش، اینها رعی می‌کردند در مواشی‌شان، و اینها خب بعد از رعی نیاز به آب داشتند، چهارپایانشان بعد از چرا می‌آمدند آب می‌خوردند و اینها ممانعت می‌کردند و از آنها

می خواستند پول بگیرند و اینها، پیغمبر فرمودند که شما ممانعت از زیادی آب نکنید شما که حالا چاهتان آب دارد، مواشی خودتان را آب می دهید، خودتان از آب استفاده می کنید، زراعتتان را آب می دهید، حالا اگر گله ای هم آمد به آن آب بدهید، چرا دیگر بخواهید منع کنید تا اینکه از چریدن، اینها منع بشوند.

خب، بحث راجع به اینکه حالا آیا این چاه قبلاً بوده و بعد آن قبیله آمده در آنجا منزل گرفته یا این قبیله اصلاً این چاه را کنده اند، دیگر در اینجا این مسائل مطرح نیست، این هم باز یکی از آن جهاتی است که گفتند مقام، مقام اجمال است ها. شما نمی دانید که آیا این چاه چاهی بوده که قبلاً بوده و اینها حق ندارند، یا اینکه این چاهی است که خود اینها کردند، بعداً می آئیم می گوئیم ولو اینکه چاه خود اینها هم باشد ولی باز در عین حال اینها باید بدهند، روایاتی هست در اینجا. یعنی اگر ما آن قرائن را نداشتیم ما حمل می کردیم بر این که این چاه چاهی بوده که مال خودشان نبوده منتهی یک حق تصرفی دارند ولی اگر چاه مال خودش است خب

شخص، الناس مسلطون علی اموالهم، نمی خواهد
مواشی دیگر سیراب بشوند، تصرف در اموال اقتضاء
این را می کند.

یک معنایی که این روایت شده این است که شما
از زیادی آب منع نکنید تا اینکه از زیادی چرا منع
بشود یعنی دیگران مثلاً می خواهند زراعت بکنند
شما آبشان را به آنها ندهید آنها زراعت نمی کنند در
نتیجه آن مراتع کم می شود، آن کشت و زرع کم
می شود، معانی مختلفی شده ولی آن معنایی که
عرض کردم این معنی أظهر است از این دو.

این دو روایتی است که عقبه بن خالد از امام
صادق علیه السلام نقل می کند جدای آن، البته ما یک
اقضیه النبی داریم، قضاهائی که پیغمبر کردند و آن
اقضیه، هم اهل سنت او را نقل کردند و هم امامیه.

روایتی را که اهل سنت نقل کردند آن روایت،
روایتی است که می رسد به عباده بن صامت که از
اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است، که این
روایت را احمد بن حنبل در مسند کبیرش نقل کرده
و دیگران هم از احمد بن حنبل گرفتند مانند سنن و
اینها، روایت دارد انّ من قضاء رسول الله أنّ المعدن

؟ اینها همه؟ هستند، یعنی معدن؟ است، یعنی اگر کسی از معدن چیزی بردارد مدیون نمی‌شود یا اگر کسی آبی از چاه بردارد این غرامتی ندارد. در اینجا، خود همین؟ دلیل بر این است که آن چاه، اعم از اینکه چه چاهی باشد. و اگر حیوانی را، اگر البته شرائطش را لحاظ کرده باشند، محافظت کرده باشند، حیوان می‌آید، می‌زند یک چیزی را می‌شکند، در صورتی که آن چوپان، آن راعی، آن کسی که محافظ است، رعایت کرده باشد، آن؟ است منتهی اگر آمد و مثلاً فرض کنید که دارد حرکت می‌کند، یک هندوانه‌ای، یک خربزه‌ای سر راهش است، او با لگد می‌زند او را از بین می‌برد، آن دیگر تقصیر کسی است که این را گذاشته وسط راه، چون این نمی‌فهمد و این خلاصه تلف می‌شود، یا اینکه فرض کنید یک حیوانی را بستند یک جایی، یک بچه‌ای می‌رود اذیتش می‌کند، یا اینکه یک شخص می‌رود اذیتش می‌کند آن با لگد می‌زند و او تلف می‌شود این بر عهده صاحب حیوان نیست که دیه پردازد و یا حتی این جراحتهایی که وارد می‌کند بر عهده صاحب حیوان نیست، اینها همه؟ است.

بعد فرمود: و قضی؟ و قضی؟ و قضی فلان تا

اینکه می‌آید و للعاهر الحجر، مفصل است روایتش
حالا دیگر روایتش را خود شما می‌بینید، این روایات
زیاد است۔ حالا یک مطلبی هم در این ضمن یادم
باشد که در ذیل این حدیث بگویم، یک اشتباهی که
در اینجا بعضی‌ها مرتکب شدند، جهتش را عرض
می‌کنم۔ بعد راجع به قتل جنین صحبت می‌کند تا
می‌آید اینجا که عبادة بن صامت می‌گوید که و قضی
أن لا ضرر و لا ضرار، حکم کرد پیغمبر که ضرری و
ضراری ...، و قضی بین اهل البادية و فلان و این
حرفها... تا این مطلب تمام می‌شود. بعد ما می‌بینیم
که همین عقبه ابن خالد آمده این اقضیة النبى را، این
قضاها را از امام صادق علیه السلام تکه تکه نقل
کرده، مثلاً دارد ففى الفقيه باسناد محمد بن عبدالله
بن هلال ؟ عن ابى عبدالله فرمود قال من قضاء
رسول الله ؟ فلان، این یک روایت. مثلاً در این جا
دارد ففى الكافى و التهذيب از سکونی نقل می‌کند
ابى عبدالله علیه السلام قال رسول الله ؟ يعنى همین
روایت عبادة بن صامت را، امام صادق این را تکه
تکه بیان کردند و این دلیل می‌شود بر اینکه این عبادة

بن صامت چه نحوه بیان کرده.

مثلاً در تهذیب محمد بن عبدالله از عقبه بن خالد از ابی عبدالله است که فرمود قضی رسول الله أن ثمره النخل للذی عبّرها، ثمره نخل برای کسی است که این را درستش کرده، قبلاً صاحب این نخل هر کسی بوده ثمره نخل هم مال اوست، اگر شما نخل را فروختید، ثمره نخل مال آن کسی است که قبلاً این را درستش کرده، عبّرها یعنی درست کرده، ؟ کرده این را، آخر گرد نر را می گیرند و به آن شاخه ماده می زنند و درست می کنند، این ثمره نخل مال آن است، گرچه نخل را بفروشد، الا أن یشرط المبتاع، مگر اینکه آن خریدار شرط کند که ثمره اش هم مال اوست ولی مقتضای این معامله این است که این نماء ات مال کسی است که این نماء را درست کرده و همینطور در بقیه که حالا من دیگر اینها را نمی خوانم ولی در تمام اینها امام صادق علیه السلام این قضاها را یکی یکی بیان کردند و عقبه بن خالد هم اینها را نقل می کند و دو تا از اینها همان شفعه است که در آنجا دارد و قال لا ضرر و لا ضرار و یکیش همان

روایت فضل ماء بئر است که در آنجا هم داریم
لاضرر و لاضرار ولی در بقیه‌اش لاضرر و لاضرار
نیست.

مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی، که الآن این کتاب
که در دست من است همین کتاب ایشان است،
رسالة ایشان است، ایشان در اینجا آمدند یک مطلبی
را فرمودند همانطوری که خودشان هم استبعاد
کردند در تلقی این مسأله، واقعاً هم همینطور است،
ایشان آمدند در اینجا فرمودند که اصلاً این روایاتی
که از باب شفعه و فلان و این حرفها است، این
روایات اصلش همان روایت عبادة بن صامت است
و عبادة بن صامت تمام این اقصیه پیغمبر را، هر کدام
را جدا جدا و تکه تکه نقل کردند، پیغمبر در فلان جا
فلان حکم را کردند، حکم به لاضرر و لاضرار، حالا
اگر این لاضرر و لاضرار در شفعه بود و در فضل ماء
بود خوب چرا عبادة بن صامت نیامد در ذیل آنها این
کلام را بیاورد؟

مثلاً پیغمبر قضی بالشفعة بین الأرضین و
المساکین، شفعه مثلاً حق کیست؟ حق آن صاحب

مشاع است. در یک روایتی هم داریم در باب شفعه،
قضی رسول الله شفعه ... و لا ضرر و لا ضرار، آن
وقت یک روایتی داریم که اذا عُرِّفَت العُرْفَ فلا
شُفَعَة، این شفعه تا جایی است که علامات نصب
نشود و تقسیم نشود آن زمین، اگر آمدند علامت
گذاشتند، آقا این یک جریب مال فلانی، یک علامت
هم گذاشتند، این یک جریب هم مال فلانی، دیگر
در آنجا اگر شخصی آمد جریب خودش را فروخت
دیگر در آنجا شفعه نیست، شفعه در آنجایی است که
مشاع است وقتی که تقسیم کردند دیگر از اشتراک
می رود بیرون دیگر، هر کسی سهم خودش را
برمی دارد. و اینجا شارع برای خاطر عدم ضرر آمده
اخذ به شفعه را یکی از حقوق برای آن شرکاء قرار
داده، عُرِّفَت تعریفا یعنی علامت گذاشتن تقسیم
کردن، حد نصب کردن، حدة الحدود.

در اینجا مسأله‌ای که به ذهن می‌رسد این است
که اگر در این اقصیه پیغمبر جمله لا ضرر و لا ضرار
باشد، عبادة بن صامت باید بیاید در ذیل حدیث
قضاء شفعه و قضاء به فضل ماء این لا ضرر را بیان

کند نه اینکه بیاید به عنوان یک جمله مستقل بیان کند. بگوید پیغمبر قضا کرد در اینجا اینجور، در جریب اینجور، در شفعه اینجور، در فضل ماء اینجور و همینطور قضا کرد که لاضرر و لاضرار، خب معلوم می شود که در لاضرر و لاضرار یک قضیه جداست، قضیه مربوط به سمرة بن جندب است.

پیغمبر اکرم اصلاً دأبشان این بود و با بقیه، اگر کلمات آن حضرت را نگاه بکنیم، چون بعضی ها آمدند در اینجا این مطلب را مطرح کردند، آمدند گفتند که عبادة بن صامت آمده قضایایی که پیغمبر آن قضاها را در طول زمان انجام دادند، آنها را، همه را با یک عبارت، در یک صفحه بیان کرده، مثلاً می داند پیغمبر در قضیه سَمرة بن جندب فلان قضا را انجام داد، در قضیه ای که شخصی آمده بود و یک لگد زده بود به یک زن و جنینش سقط شده بود فلان قضا را قرار داد گفت یک امه یا یک حُرّه باید آزاد کنید، در قضیه فضل ماء بئر آمد پیغمبر اینطوری فرمود، در قضیه شفعه اینطوری فرمود، قضاها را که حکمهایی را که پیغمبر آمدند این حکمها را در

جاهای مختلفی بیان کردند، این عبادت بن صامت آمده همه اینها را در یک جمله برای ما بیان کرده.

البته این ممکن است، این درست است ولی یک احتمالی هم در اینجا داده می‌شود و آن اینکه دأب پیغمبر در بسیاری موارد این بود که همیشه احکامی را که هیچ ربطی به هم نداشتند در ضمن یک جمله بیان می‌کردند. فرض کنید که در خطبات پیغمبر، ما می‌بینیم که جملات پیغمبر خیلی کوتاه بود و هر کدام مربوط به یک قضیه است مربوط به یک مسأله است، به والدین کمک کنید، زکات مالتان را این طوری بدهید. خب زکات ربطی به کمک به والدین ندارد. روزه را اینطور بگیرید، کسی که حج انجام بدهد با این شرائط، اینطور می‌شود و امثال ذلک، اینطور نبوده که پیغمبر بیاید یک مسأله را مطرح کند و روی آن صحبت کند، خیلی کلمات پیغمبر، کلمات مختصری بود و ممکن بود در عرض چند دقیقه مثلاً بیست حکم را پیغمبر در یک عبارت بیان بکنند، این دأب پیغمبر بود.

حالا ممکن است بگوئیم که این مسأله اقصیه

النبی نه از باب این است که قضاهاى مختلفى انجام شده؛ پیغمبر، فرض کنید که من باب مثال آمدند، بعضى از اینها را در ضمن یک جمله بیان کردند، بعد عبادۀ بن صامت آمده این را جزء قضا قرار داده. قضا یعنی اینکه پیغمبر اینطور حکم کرد، نه اینکه در خارج هم واقع شد، گرچه آن احتمالى اولی اقرب است، چون یک قرائنى داریم، مثلاً در این قضاها ما می بینیم که مثلاً فلان شخص آمد، قضی؟ خب این معلوم است یک قضیه خارجیه است دیگر، که یک زنی، یک زن دیگری او را کشته، حالا این ارثی که به این زن می رسد پیغمبر چطوری بین ورثات تقسیم بکند، و قضی فی الجنین المقتول؟ پیغمبر بعد اینطور حکم کردند، و کان له من امراته؟ این معلوم می شود یک قضیه خارجى است یعنی یک حکایت را دارد نقل می کند پس بنابر این این احتمال دومى که من دادم این احتمال، احتمال بعید است مگر اینکه بگوئیم بعضى از اینها به صورت کلام پیغمبر است، این را داخل کرده در آن قضاهاى خارجى که آن قضاها را مطرح کرده.

به هر صورت، ایشان قضیه لاضرر و لاضرار را جدا مطرح کرده، جدا بیان کرده، مرحوم شیخ الشریعہ اصفهانی این جدا ذکر کردن را دلیل می‌گیرند بر اینکه عقبه بن خالد که آمده و همین‌ها را به عینه از امام صادق نقل کرده این لاضرر را از خودش اضافه کرده، یعنی امام صادق فرمودند لا ضرر و لا ضرار، امام صادق همین اقصیة النبی را، قضاهای پیغمبر را آمدند بیان کردند، بعد عقبه بن خالد آمده اینها را از امام صادق نقل کرده بعد مشایخ و محدثین ما آمدند روایات عقبه بن خالد را تکه تکه کردند، خب این روایت زیاد بوده مثلاً دأب صاحب وسائل هم همین است می‌آید یک تکه از روایت را نقل می‌کند یک تکه را نقل نمی‌کند، شیخ هم همینطور است.

فرض کنید من باب مثال، در باب شفعه شیخ طوسی آمده در تهذیب، یا در مبسوط روایت عقبه بن خالد را این تکه‌اش را در اینجا نقل کرده دیگر بقیه‌اش را نقل نکرده. در باب دیات، آمده آن مقداری که مربوط به جنین و دیه و قتل هست نقل

کرده و این دأب اینها بوده، حالا بالاخره اینها این کار را کردند، ولی خوب بود که همه را در هر جا که [خواستند بیاورند] نقل بکنند، ولی خب این کار را انجام ندادند.

بناءً علیهذا این عقبه بن خالد، اولاً این تقطیعی که در این جا هست، علماء و محدثین آمدند در کتابشان تقطیع کردند. دوم اینکه خود عقبه بن خالد آمده جمله لا ضرر و لا ضرار را اضافه کرده به شفعه و فضل ماء؛ نه اینکه امام علیه السلام این جمله لا ضرر را نقل کرده باشد و قرینه‌ای که ایشان بر این مطلب می‌گیرند یک ارتکاز ذهنی است که ایشان قاعده لا ضرر را یک قاعده وضعی نمی‌دانند، حکم وضعی نمی‌دانند بلکه حکم تکلیفی می‌دانند، و نهی را در اینجا دال بر حکم وضعی نمی‌دانند که البته اینجا بحث بعداً خواهد آمد که تمام اینها، همه خالی از نظر نیست و اشتباه است، اگر در باب شفعه و در باب فضل ماء، مخصوصاً در باب شفعه، حالا در باب فضل ماء نه، در باب فضل ماء ممکن است بگوئیم نهی، نهی تکلیفی است، دلالتی بر غرامتی یا تاوانی، جبرانی، چیزی نداشته باشد، ولی قطعاً در باب شفعه نمی‌توانیم بگوئیم نهی، نهی تکلیفی است

چون طرف می تواند أخذ به شفعه کند، یعنی به لحاظ حکم وضعی که اخذ به شفعه است پس معلوم می شود که لاضرر و لاضرار دلالت بر حکم وضعی می کند، نه اینکه دلالت بر نهی تحریمی می کند و چون مبنای ایشان در قاعده لاضرر و لاضرار نهی تحریمی است نه اینکه حکم وضعی، بنابراین ایشان در اینجا به مخمصه افتادند آمدند چاره اندیشیدند و تنها راه برای نجات از این مخمصه و دفع این عویصه را این دانستند که در روایت عبادة بن صامت لاضرر و لاضرار اصلاً به شفعه نجسبیده و قضا به شفعه مذیل به لاضرر و لاضرار نیست بلکه لاضرر و لاضرار جداست، آن وقت، آمدیم سراغ روایت عقبه بن خالد که از امام صادق نقل کرد، خب حضرت چه می گوید؟ یا حضرت در اینجا منظورشان این است که پیغمبر در شفعه، وقتی که حکم به شفعه می کند، خود کلام پیغمبر مذیل به لاضرر و لاضرار است، پس بنابراین لاضرر و لاضرار در این قضیه اثبات می شود یا اینکه، نه، پیغمبر کلامشان و قضائشان مذیل به لاضرر نیست، امام صادق کلام پیغمبر را در جای دیگر آوردند و ضمیمه شفعه کردند یعنی چرا پیغمبر، حق شفعه را داده به شرکا؟

لأنه قال لا ضرر و لا ضرار در قضیه سَمْرَه، چون این قضیه لا ضرر و لا ضرار ثابت شده در سَمْرَه، بنابر این ما استفاده می کنیم که در شفعه در اینجا ضرر است اگر طرف حقّ أخذ به شفعه نداشته باشد که آن ضرر است شاید آن شخص یک شریکی بیاورد که اینها با هم نسازند، من می خواهم با شما در این منزل شریک باشم نه اینکه شما یک یهودی بردارید بیاورید او را بخواهید شریک کنید، این ضرر است دیگر، پس امام صادق از همین لا ضرر و لا ضرار...، علت اینکه من گفتم فخر المحققین ادعای تواتر کرده یا حداقل استفاضه، همین است ها، یعنی این لا ضرر و لا ضرار در قضیه سَمْرَه به قرائن دیگر من حیث المجموع استفاده می شود برای تواتر، شاید ایشان منظورشان این قسم تواتر بوده.

بناءً علیهذا جمله لا ضرر و لا ضرار در کلام امام صادق حکایت از یک قضایی می کند که آن قضا ربطی به شفعه ندارد ولی ایشان از آن قضا، استفاده شفعه در اینجا می کند ولی در هر حال صحبت در این است، بالاخره چه لا ضرر، کلام پیغمبر باشد یا کلام امام باشد، ما می خواهیم در این منصّه...، ایشان برای اینکه این مسأله را بردارد آمده لا ضرری را که راوی

آمده از امام نقل کرده، آن لاضرر را به خود راوی
چسبانده، گفته راوی از خودش اضافه کرده، وقتی
که راوی از خودش اضافه کرده به سلیقه خودش
پس بنابر این کلام امام صادق مذیل به لاضرر نیست،
خود راوی آمده گفته است پس بنابر این، حکم، از
باب نهی تحریمی اثبات می شود، اما حکم وضعی
دیگر اثبات نمی شود، این، این شبهه ای بود که ایشان
کردند و اما دلیل خیلی واضحش این است که شما
به چه دلیلی می آئید یک کلامی را که از امام صادق
راوی نقل کرده شما این را می گوئید راوی از
خودش اضافه کرده؟!!

حالا عبارتی که ایشان دارند من در اینجا
می خوانم تا اینکه ببینید ایشان خودش هم متوجه این
قضیه بوده، انّ الراجح فی نظری القاصر ارادة النهی
التکلیفی من حدیث الضّرر، این نهی تکلیفی دارد
وضعی ندارد و؟ عند البحث عنه فی اوقات المختلفه
ارادة النهی تکلیفا؟، من قبلاً هم نهی تکلیفی را از او
می فهمیدم، الا انه یثبتنی من الجزم به، مرا باز
می داشت از جزم به اینکه روایت، دلالت بر نهی
تحریمی می کند، نهی تکلیفی می کند؟ إنّ اللفظ

واحد، در حدیث شفعه لاضرر و لاضرار دلالت بر حرمت وضعی می‌کند در حدیث منع فضل ماء دلالت بر حرمت تکلیفی می‌کند در حالتی که لفظ، لفظ واحد است، سیاق، سیاق واحد است، و لا مجال لإرادة ماعدا الحكم الوضعی فی حدیث الشفعة، مجالی برای اینکه حکم وضعی را قصد نکند نیست و حکم تحریم تکلیفی را در حدیث فضل ماء قصد نکند نیست یعنی آن دلالت بر وضعی می‌کند، در فضل ماء فقط دلالت بر حرمت تکلیفی می‌کند ولی اگر اینها هم نپرداختند اینها مانع شدند از آب، اینها مواشیشان هم مردند اینها مقارن نیستند نسبت به آب، بناءً علی ما اشتهر عند الفرقین من حمل النهی علی التنزیه فکنت اتشبت ببعض الامور فی دفع الاشکال، خلاصه ما دنبال این در آمدیم که این اشکال را حل کنیم و یک جوری حکم وضعی را از لاضرر برداریم و فقط دال بر حرمت تکلیفی بکنیم.

؟و تبین عندی أن حدیث الشفعة و النافی عن منع الفضل لم یكونا حال الصدور من النبی مزیلاً بالضرر، این حدیث شفعه و فضل ماء در زمان صدور از

پیغمبر، مذیل به لا ضرر نبودند و أنّ الجمع بینهما و
 بینہ جمعاً من الراوی بین الروایتین الصّادرتین ؟
 طریقین مختلفین، جمع بین این دو تا، این جمع از
 راوی است، که راوی آمده جمع کرده، راوی
 کیست؟ عقبه بن خالد، عقبه بن خالد که از امام
 صادق این روایت را نقل کرده، خود عقبه آمده از
 خودش لا ضرر را اضافه کرده در این دو تا و این
 دلیلش را که ما در روایت عبادة بن صامت نداریم که
 لا ضرر چسبیده باشد به آن حدیث شفعه و اینها، و
 هذا المعنى _ خود ایشان می دانستند که چه کاری
 کرده اند_ و إن کان دعوی عظیماً و امرأ یثقل تحمّله
 علی کثیرین و یأبی عن تصدیقه کثیر من؟ من جزم
 دارم، بالاخره من جزم دارم، کاریش نمی توانم بکنم
 من جزم دارم که راوی از خودش اضافه کرده !!
 حالا از کجا جزم داری؟! این را دیگر حلال زاده
 می داند!

و إنّما اثبته، ما آن را تثبیتش می کنیم فی هذا
 الأوراق رجاء؟ بعض الباحثین و ترک الإحتجاج به
 فی مواضع معروفة... و بالجمله فأمّا أنا فلا اشک در
 اینکه حدیث شفعه و ناهی از فضل ماء لم یكونا

مذیلاً بحديث الضّرر، اینها مذیل به حدیث لاضرر
نیستند و ان الذی ثبت صدوره عنهم منحصر فی
قضیه سمرة بن جندب فقط در روایت سمرة بن
جندب است و اما غیرى فهو بالاختیار، اختیار دارد
که قبول بکند یا نکند، البته ما هم نمی گوئیم در اینکه
این لاضرر، پیغمبر در جای دیگر این لاضرر را
فرموده باشند، ما هم این حرف را نمی زنیم، ولی
اشکال در این است آیا امام صادق گفته این را، یا
نگفته؟ شما داری در اینجا ادعا می کنی، ما کار
نداریم، بالاخره، امام صادق هم این مطلب را بیان
کند بالاخره لاضرر اثبات می شود، بین امام و پیغمبر
فرق نمی کند، چه پیغمبر بفرمایند در یک قضیه ای
لاضرر چه امام صادق در یک مسأله ای استشهاد
کنند به کلام پیغمبر، بالاخره لاضرر اثبات می شود،
شما داری از کلام امام صادق لاضرر را برمی دای،
حالا این لاضرر، مال قضیه سمرة بن جندب است
خب شاید ما هم قبول کنیم این را، اشکال ندارد،
شما می گویی عقبه بن خالد آمده لاضرر را اضافه
کرده و اضافه کردن لاضرر، شما را در مخمصه
انداخته بر اینکه منظور از نهی در اینجا حکم وضعی
است و شما برای فرار از حکم وضعی و امر را دال

بر تحریم تکلیفی گرفتن، آمدید این لاضرر را نسبت به راوی دادید این را شما باید اثبات بکنید، حالا پیغمبر فرض کنید در جای دیگر گفتند یا نگفتند اشکال ندارد، حالا یا گفتند یا نگفتند ما کاری نداریم حالا در صد جای دیگر هم گفته باشند بالاخره همین قدر که قضیه سَمْرَه ثابت شد، خب این مسأله تمام است و اضافه بر آنکه امام صادق آمده در دو تا قضیه، یکی در قضیه شفعه و یکی در یک قضیه دیگر که منع فضل ماء باشد لاضرر را نسبت به پیغمبر داده و کفی به دلیلًا، کافی است دیگر، ما دیگر نیازی به چیزی نداریم و شما باید در اینجا...، به صرف اینکه عبادة بن صامت آمده در اقصیة النبی قضیه لاضرر را یک حکم جدا گرفته این دلیل نمی شود بگوئید که راوی آمده خودش جدا کرده، نه، این همه ما روایات داریم که امام صادق بیان کرده بعد استشهاد کرده به کلام پیغمبر، امام صادق حکم را بیان کرده و بعد استشهاد کرده به آیات قرآن، خیلی زیاده، در این هم همینطور استشهاد کرده و ظهور روایت عقبه از امام صادق، این ظهورش اقوی دلیل بر این است که ما نمی توانیم این را از کلام امام صادق جدا کنیم پس بنابر این مطلب ایشان در اینکه

لا ضرر را اسناد به راوی می دهند این بی وجه و بی
تأمل است.

اللهم صل على محمد و آل محمد